درس هفتصد و سی و هفتم

ماحصل مطالب مرحوم سید [میرداماد] دربارۀ کیفیت قضاء

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

در ادامۀ مطالب مرحوم سید باید عرض کنیم که کلمات ایشان نسبت به کیفیت قضاء و قدر و تمثیل و تشبیه به مُثل افلاطونیه خالی از دقت نیست و قابل تأمل است منتها با یک فرقی که در کیفیت تنظیر به مثل افلاطونی در مسئلۀ قضاء و قدر و همین‌طور تشبیه مثل افلاطونیه به حقیقت قضاء مکتوم و قضاء مقدر، وجود دارد که عرض می‌کنیم.

مرحوم سید در کیفیت قضاء و نزول این حقیقت ارادیه و تعیّن خارجی که از آن تعبیر به علم عنائی و صور کلیه می‌شود،[1] دو مرتبه برای این مسئله قائل هستند؛ مرتبۀ اول همان حقیقت کلیۀ خود شیء هست که آن حقیقت کلیه، غیر محدّد و غیر مقید است. در هر چیزی که در عالم خارج اتفاق می‌افتد،

---

[1] . شرح الاشارات، ج ۳، ص ۳۱۶ ـ ۳۱۸؛ الحکمة المتعالیة، ج ۶، ص ۲۹۰– ۲۹۶؛ شرح المنظومه، ص ۱۷۵ ـ ۱۷۷؛ نهایة الحکمه، الفصل الثانی عشر، ص ۳۵۶.

چه از صُور مجرده یا از صور غیر مجرده در این مسئله تفاوتی ندارد. هر چیزی یک حقیقت و صورت کلیه دارد که آن صورت کلیه می‌تواند مقید و محدّد بشود. به‌نظرم می‌رسد که برای تشبیه این مسئله این مثال را به این کیفیت ذکر کنم، البته مسئله از این دقیق‌تر است و یک مقداری هم نیاز به استفاده و استنارهٔ از ذوق اشراق و شهود دارد و به همین راحتی نمی‌شود این مسئله را به این کیفیت ترسیم کرد. اگر بخواهیم مثال بزنیم [این‌طور است که] شما وقتی در یک بیابانی حرکت می‌کنید فضای جلوی شما خیلی فضای وسیعی است و چشم انسان یارای این را ندارد که بخواهد از فاصلهٔ خیلی دور یک ماهیتی را به آن حقیقتش ادراک کند چرا که ما محدودیت در دید داریم.

[فرض کنید که] از دور یک جنبنده‌ای را می‌بینیم، این جنبنده یک صورت مبهمه است که قابل انطباق بر حیوان و انسان است و برای شما مشخص نیست که این چه چیزی است. مخصوصاً که اگر هوا یک هوای غبارآلود یا یک مقداری تاریک باشد، انسان می‌تواند این را خوب حس کند و برایش خیلی

اتفاق افتاده است. این صورتی را که الآن از دور می‌بینید، حکم به حیوانیت او می‌کنید حالا این حیوانیت یا در قالب انسان است یا در قالب حیوانات و وحوش بیابان و امثال‌ذلک است. هنوز برای شما مشخص نشده است که این حیوان کیست و چیست و خصوصیاتش چیست و درمقابل او باید چه بکنید! ولی همین‌قدر خود را آماده می‌کنید تا با یک وقایع اتفاقیه و غیر مترقبه روبه‌رو شوید و برای این مسئله بتوانید آمادگی داشته باشید. وقتی که آن جنبنده نزدیک می‌آید، یک‌مرتبه چشمتان باز می‌شود و می‌بینید که این یک مقداری از سطح حیوانی که چهاردست‌وپا راه می‌رود ارتفاعش بالاتر است و دیگر ذهن شما از این حیواناتی که در این سطح هستند بیرون می‌آید و باز در یک مرتبهٔ کلیتی باقی می‌ماند. هنوز برای شما مشخص نیست که این چیست! وقتی جلو آمد، می‌بینید که دارد روی دوپا حرکت می‌کند پس برای شما قطع حاصل می‌شود که این حیوان نمی‌تواند یک جانور وحشی بیابانی مثل سگ، گربه، گوسفند و حیوانات دیگر باشد بلکه

این باید انسان باشد. باز درعین‌حال این صورت برای شما مشکوک است که آیا این زن است یا مرد است؟! در مؤنث و مذکر بودن و تذکیر و اینها شبهه دارید. نزدیک‌تر که می‌شود برای شما مشخص می‌شود که یک انسان و آدم است و فرض کنید یک زارعی است که از یک جا به جایی دیگر می‌رود.

این آدم تا آن مرتبهٔ آخر که بخواهد برسد، مسئله به‌صورت کلیّ خودش و قابل انطباق بر کثیرین ـ چه کثیرین در نوع و چه کثیرین در صنف ـ برای شما باقی می‌ماند. وقتی که کاملاً چشمتان واضح و روشن شد، دیگر در آنجا جزئیت و تشخص، طارد برای مثل و امثال است و خود خصوصیت فردیه در اینجا جلوه می‌کند. البته از این نقطه‌نظر بنده تشبیه را بیان کردم که در اینجا آن حقیقت شیء حقیقت واحد است و این ترسیم کلیت و جزئیت در نظر رائی است ولی خارجیت و واقعیتش یکی است. شما چه ببینید و چه نبینید، واقع که فرق نمی‌کند! بالأخره این جنبنده را که از دور دیدید از اول انسان بوده است و شما جاهل بوده‌اید نه‌اینکه از اول این واقعیت خارجیه قابل انطباق بر غیر از انسان هم بود. نه! این

واقعیت متشخّص، جزئی، زارع و کشاورز بود اما شما نمی‌دیدید و این حکم به کلیت و ابهام کردن و قابلیت حمل کردن بر انواع مختلفه در دید شما بود که جاهل بودید ولی وقتی که عالم شدید دیگر این مسئله برای شما مشخص شد ولی واقع فرقی نکرد! واقع، واقع است.

وقتی که شما با آن واقع منطبق شدید و معرفت شما نسبت به واقع یکی شد آنگاه این واقعیت خارجی، تشخّص خودش را برای شما نشان داد والاّ در واقع آن واقعیت خارجی تشخّص داشت؛ از اول تشخص داشت و شما نمی‌دانستید. اما در مانحن‌فیه مسئله فرق می‌کند، آن واقعیت کلی به اعتقاد و بیان مرحوم سید و همین‌طور بسیاری از بزرگان که در این زمینه راجع به این قضیه صحبت کرده‌اند، [فرق می‌کند]. من در این زمینه قبلاً مطالبی عرض کرده‌ام منتها این مطالب ما جسته‌گریخته و پراکنده و در بین مباحثات مختلف هست. راجع به این مطلب و کیفیت علم عنائی و انطباقش با تشخّص خارجی بر خلاف انظار و آرائی که در این زمینه هست، بنده

مطالبی را خدمت رفقا عرض کرده‌ام و لذا گمان می‌کنم رفقا در این زمینه سبق ذهنی و آشنایی با این مطالب داشته باشند.

تعریف قضاء کلی

در مسئلهٔ قضاء کلی نسبت به این قضیه، آن قضاء کلی عبارت از یک اراده و حقیقت و صورتی است که آن صورت به یک نحوی قابلیت برای تشکّل پیدا کردن به اَشکال مختلفه و تصور پیدا کردن به صور مختلفه و همین‌طور تعیّن پیدا کردن به اعیان مختلفه را داراست، این را قضاء کلی می‌گویند. موت را نسبت به اهل این شهر فرض کنید، این موت و دماری که نسبت به اهل این شهر می‌آید، این مسئله یک مسئلهٔ کلی است، حالا قابل انطباق بر همهٔ افراد یا بر بعضی از افراد است. در کیفیت موت شما مشاهده می‌کنید که یک وقتی این موت با صاعقه و رعد و برق انجام می‌شود و گاهی اوقات این موت با زلزله و خسف است و گاهی اوقات این موت با عواصف و بادهای خیلی شدید است، این می‌تواند صور مختلفی پیدا کند. یا این موت در شرایط امروزی با بمب است؛ می‌آیند از بالا بمب می‌اندازند

و همهٔ افراد یک شهر را به نابودی می‌کشانند.

در کیفیت تحقق این قضاء کلی اختلاف می‌بینید و انواع متفاوتی می‌بینید. یااینکه [موت] به‌واسطهٔ قحطی است و مردم از گرسنگی می‌میرند. هرکدام از اینها دارای یک تشخّص خارجی است. بعد این حکم قضاء کلی که در عالم قَدَر می‌آید، دارای ماهیت و صورت می‌شود که این حکم به موت به چه کیفیتی باید واقع بشود؟ فرض کنید در آنجا کیفیت موت تقدیر می‌شود که این موت باید با پرتاب یک موشک، افتادن یک بمب، بمباران هوایی و یا قحطی حاصل بشود، این مسئله در آنجا تقدیر می‌خورد.

تفاوت معیارهای ابناء دنیا با سالکان راه خدا

پس ما در اینجا دو مطلب داریم؛ یکی عالم قضاء کلی است، «**خطّ الموتَ علة وُلد آدم مُخَطَّ القلادة علة جید الفتا**»[1] که این قضاء کلی می‌شود.

---

[1] . اللهوف، ص ۱۲۶؛ نفس المهموم، ص ۱۰۰؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۵ و ۶؛ لمعات الحسین، ص ۳۸.

نتیجه فدا کردن دین برای دنیای دیگران!

خصوصیت ابناء دنیا

دوم اینکه در کیفیت این قضاء کلی اختیار را به آدم می‌دهند؛ می‌توانی در اینجا بمیری، می‌توانی با جهاد فی سبیل الله شهید بشوی، می‌توانی در رکاب امام معصوم علیه‌السّلام به شهادت برسی که دیگر به فوز ابدی و فلاح سرمدی رسیده‌ای و رستگار می‌شوی و می‌توانی خودت را فدای ابناء دنیا کنی که ﴿خَسِرَ ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةَۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡخُسۡرَانُ ٱلۡمُبِينُ﴾[1] شامل حالت شود و بدبخت دنیا و آخرت بشوی و دین خودت را فدای دنیای دیگران کنی! اختیار با خود توست.

بدبخت واقعی!

ای بدبخت! بدبخت آن کسی است که دین خودش را فدای دنیای مردم بکند! مردم که دین ندارند، دنیا دارند! آن‌وقت شخصی دین خودش را فدای دنیای دیگران بکند، این دیگر هم دنیایش را ازدست داده ـ چون آبرویش رفته است ـ [و هم

---

[1] . سوره حج (۲۲) آیه ۱۱. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۱۳:
«هم دنیایش به خسارت زیان‌بار شده، هم آخرتش. این است آن خسران با حسرت آشکار.»

آخرتش را]! این مردم هم که وفا ندارند! وفا ندارند؛ عهد و پیمان سرشان نمی‌شود، التزام سرشان نمی‌شود! تا وقتی که انسان برایشان کار کند، آدم را به خدمت می‌گیرند و وقتی که دیدند دیگر ارتباط برایشان ضرر دارد و به منافع دنیایشان ضرر می‌رساند مثل یک دستمال و تفاله در زباله می‌اندازند و دیگر یادی از انسان هم نمی‌کنند! اینها ابناء دنیا هستند. معیارهای اینها با معیارهای آن کسانی که راه خدا را می‌روند متفاوت است؛ سالکان راه خدا معیارهای دیگری برای ارتباط و اقتران و رفاقت دارند ولی ابناء دنیا معیارهای خاص خودشان را دارند! مواظب هستند که از همدیگر سند بردارند و بهانه بگیرند و در صندوق نگه دارند تا یک روزی به‌درد بخورد و یک روزی برای همدیگر خط و نشان بکشند! اینها همه معیارهای اهل دنیاست! آن کسی که راه خدا را می‌رود، این معیارها را ندارد. ماهی پنجاه‌تا ایمیل برای من می‌آید، نگاه می‌کنم و دیلیت (حذف) می‌کنم که پی کارش برود! می‌توانم همه را نگه دارم و سندسازی کنم، چه‌کار دارم؟! به چه

دردی می‌خورد؟! تا یکی به من ایمیل می‌زند، پاک می‌کنم! دیروز قضیهٔ موشیه را گفتم و امروز قضیهٔ پیشتیه را می‌گویم! تا برایتان یک نامه آمد، فوری [حذف] کنید برود! اصلاً فکرتان را [در این مسائل] نیاورید تا بخواهد مشغول شود. آدم باید بیکار و احمق باشد تا بخواهد فکرش را به این چیزها مشغول کند؛ سند و ایمیل و نامه نگه دارد! برای چه این کار را انجام بدهد؟!

برای شما گفتم که شخصی به جایی رفته بود و حرف‌ها و مطالب و چرت‌وپرت‌هایی را که دربارهٔ ما گفته بودند به‌صورت یک کتابچه درآورده بود و برای من آورده بود! خیلی وقت پیش بود. گفت: آقا من سه ماه تابستان رفته‌ام و همهٔ مطالبی که راجع به شما می‌گویند را اینجا خدمتتان آورده‌ام. گفتم: از همان‌جا بردارید و به منزلتان ببرید و بسوزانید! پاره هم نکنید، بسوزانید! گفت: آقا سه ماه زحمت کشیدم! گفتم: بیخود کشیدی! اگر از اول پیش من می‌آمدی، به این زحمت هم نمی‌افتادی، بلند شو برو بابا!

حالا این بهتر است یااینکه بگویم: بده به من ببرم

ببینم و بعد هم دوتا زیراکس و فتوکپی از آن بگیرم و اصلش را هم بدهم صحافی کنند و نگه دارم و در یک چیزی بنویسم و شماره‌بندی کنم و کد بزنم و ...! عزیز من، مگر ما برای اینها در دنیا زندگی می‌کنیم؟! مگر خدا ما را برای این حرف‌ها در دنیا آورده است؟! «**إنّ أمامكم عقبةً كَئودا**»[1]؛ من اگر به مطالب این دفترچه اطلاع پیدا می‌کردم بهتر بود یا حالا که اطلاع ندارم؟! اطلاع ندارم که چه کسی چه چیزی گفته است، بالأخره هر کسی یک حرفی می‌زند! چه دلیلی دارد که آدم این‌قدر وقتش را به این مسائل بگذراند؟! آنچه را که ما از بزرگان یاد گرفتیم اینها نبوده است، بزرگان این‌طور نبودند و عیب را نگه نمی‌داشتند! برای من ماهی پنجاه‌تا ایمیل می‌آید و هرکسی هم هرچه بخواهد می‌گوید. ما هم می‌خندیم، فقط یک مقدار می‌خندیم و تفننی برای ما است! گاهی اوقات که نمی‌آید، هم‌چنین دمغ و خمار می‌شویم! بعد می‌بینیم که فردا آمد و رزقمان

---

۱. الأمالی، شیخ مرتضی، ج ۲، ص ۲۸۹؛ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۸، ص ۹۵ ـ ۹۷؛ حیات جاوید، ص ۱۴۷.

رسید، رزقٌ معلوم! رزق می‌رسد!

دراین‌صورت آدم نماز می‌خواند و فکرش به‌دنبال این نمی‌رود که آن شخص درباره‌اش چه گفت! می‌خواهد بخوابد خیالش راحت است! می‌خواهد ذکر بگوید فکرش این‌طرف و آن‌طرف نمی‌رود! چرا؟ چون این کار مربوط به آدم‌های بیکار است! آدم‌های بیکار این کارها را انجام می‌دهند! آدم‌هایی که کار دارند و زندگی دارند و از دقیقه دقیقهٔ وقتشان باید استفاده کنند والاّ هدر می‌رود، اینها نباید به این مسائل توجه کنند!

پس معیارهایی که خدا و ائمه علیهم‌السّلام برای ما و ارتباطات و زندگی ما در این دنیا قرار داده‌اند، با معیارهای اهل دنیا و شیطان متفاوت است! می‌بینید که در اینجا همیشه می‌گویند: اغماض کن! بگذر! فکر نکن! تلافی نکن! چه‌کار نکن! اهل دنیا می‌گویند: عیب را نگه دار و برای روز مبادا حفظ کن و حذف نکن و در دستهٔ خودش نگه دار و برای روز مبادا حفظ کن و [به‌عنوان] سند نشان بده! همیشه فکر و نفس و ذهن درگیر است، وقتی درگیر باشد

دنبال چه می‌گردد؟! دنبال راه و کلک می‌گردد که به‌اصطلاح امروزی‌ها چطوری از آن استفادهٔ بهینه کند! باید سوءاستفاده بگوییم؛ راجع به این از آن سوءاستفادهٔ بهینه کند! برای کجا نگه دارد؟! آن‌وقت این نفسی که باید در آن فقط خدا باشد، [جای شیطان می‌شود]! امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند: «**القلبُ حرم الله فَلا تُسكِن حرمَ الله غيرَ الله**»[1] آن‌وقت شما می‌بینید به‌جای حرم الله، حرم الشیطان می‌شود! حرمِ زد و بست‌ها! حرمِ قالتاق بازی‌ها! حرمِ کلک زدن‌ها! حرمِ دروغ گفتن‌ها! حرمِ سندسازی‌ها! این حرم شیطان می‌شود. ﴿ٱسۡتَحۡوَذَ عَلَيۡهِمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَأَنسَىٰهُمۡ ذِكۡرَ ٱللَّهِ﴾[2] عجیب است! وقتی قلب حرم شیطان شد، امام حسین علیه‌السّلام برای آنها تبلیغ می‌کند، می‌خندند! حبیب بن مظاهر برای آنها تبلیغ می‌کند،

---

[1] . جامع الأخبار، شعیری، ج ۱، ص ۱۸۵؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۴۳، ص ۱۳.

[2] . سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۹. انوار ملکوت، ج ۲، ص ۳۲۷:
«شیطان بر ایشان غالب و چیره گشته است پس ذکر و یاد خدا را از یادشان برده است (آنها را از توجه و روی آوردن به خدای تعالی غافل و نا آگاه گردانیده است).»

می‌خندند! مسلم بن عوسجه برای آنها تبلیغ می‌کند، می‌خندند! حرف درست و حرف حساب می‌زنند، آنها می‌خندند! چرا؟ چون حرم، حرم شیطان شده است. کلام امام حسین کلام‌الله است و کلام‌الله اصلاً در حرم شیطان نمی‌رود! در این گوش نمی‌رود و فقط در همین پرده‌های صماخ می‌ماند و اصلاً در مغزشان هم نمی‌رود. کلام امام حسین کلام‌الله است و کلام‌الله عصمت دارد و نور مطلق است و در جای ظلمت نفوذ نمی‌کند بلکه همان‌جا می‌ایستد! لذا می‌خندند و می‌گویند: بابا خودت را اذیت نکن و زیادی خودت را به زحمت نینداز، مسئله این است! یا بیعت کن یا قضیه این است! خود را به زحمت نینداز یعنی این گوش ما بسته است.

حضرت در اینجا می‌فرمایند: ﴿ٱسۡتَحۡوَذَ عَلَيۡهِمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَأَنسَىٰهُمۡ ذِكۡرَ ٱللَّهِ﴾[1] شیطان اینجا دیگر بر اینها مسلط شد. این قلب را که حرم الله است برای خودش گرفت! خدا آن روز را نیاورد! آدم خیلی باید مواظب باشد. آن‌وقت راه

---

[1] . سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۹. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۲۷، تعلیقه: «شیطان بر ایشان غالب و چیره گشته، پس ذکر و یاد خدا را از یادشان برده.»

مراقبه‌اش همین است؛ راه مراقبه‌اش توجه نکردن است. این راه مراقبه است! اگر شما توجه کردید و اهمیت دادید و ایمیل را حذف نکردید آن‌وقت این مطلب در قلب شما جا باز می‌کند. ایمیل اول سه درصد را اشغال می‌کند و ایمیل دوم سه درصد دیگر و ایمیل سوم شش درصد و بعد کم‌کم بالا می‌رود. ولی اگر دیدید بر علیه شما شخصی حرفی زده است و آن حرف احمقانه است، به‌هیچ‌وجه گوش ندهید و دیلیت کنید! اصلاً ترتیب اثر ندهید! نمی‌دانید که چیست، خیالت راحت است! حسن ظنّت هم به برادران مؤمن باقی می‌ماند.

من در زمان سابق می‌توانستم نسبت به قضایا و مطالبی که بود خیلی کارها انجام بدهم! مسائلی که می‌گویند و حرف‌هایی که زده‌اند، تمام آنها به گوش ما می‌رسد و گاهی گربه هم یک بویی می‌کشد و... ولی دیدم که تمام اینها دنیاست. همهٔ اینها غفلت از خداست. درحالی‌که افراد دیگر تمام همّشان این بود که بروند سند درست کنند یعنی تمام قوایشان را به‌کار می‌گرفتند که تا می‌توانند سند جمع کنند یا

بسازند. حالا هست یا نیست آن، یک مسئله دیگر است.

لزوم تبدیل حکمت علمی به حکمت عملی

سال‌ها گذشت، سالیان سال گذشت، چه کسی بُرد؟! چه کسی در این مسئله نفع برد؟! چه کسی واقعاً نفع بُرد؟! این مطالبی که مرحوم آخوند در این اسفار در این موارد به ما ارائه می‌دهد کاربردی است ها! اینها را ما باید به‌کار ببندیم و همین‌طوری نباید سرسری بخوانیم و برویم بلکه باید این مطالب را درنظر بگیریم، این مطالب را در زندگی خود پیاده کنیم، حکمت علمی را باید تبدیل به حکمت عملی بکنیم. چقدر اینها را انجام دادیم؟! این‌همه ما فلسفه خواندیم، این‌همه سالیان سال، چقدر این را به حکمت عملی تبدیل کردیم؟! چقدر؟! آیا از توهم و تخیل دور شدیم یا هنوز در توهمات و تخیلات هستیم؟!

بنده دارم یک حرف می‌زنم، اصلاً شخص دیگری مقصود من هست آن‌وقت برای من ایمیل می‌زنند و می‌گویند: آقا مقصود از این حرف، ما هستیم!

بابا اصلاً من به خواب هم نمی‌بینم که تو آن شخص باشی! تو أنملهٔ[1] آن شخص هم نمی‌شوی که من بخواهم تو را در تصورم بیاورم. تو أنمله هم حساب نمی‌شوی! آن‌وقت چطور شخصی که أنمله هم حساب نمی‌شود، مقصود من از آن مصداق مورد نظر باشد؟! چطور ممکن است؟! هیچ امکان ندارد! به این ایمیل می‌کند، به آن ایمیل می‌کند که آقا، من را این‌طور قصد کرده است، درحالی‌که من اصلاً او را قصد نکرده بودم! بنده در تصورم هم نبود. پس این حکمت عملی کجاست؟! ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ﴾[2] کجا رفت؟! فقط ما حرفش را خواندیم؟! چقدر ما باید در این توهمات و تخیلات باشیم؟! تا چه وقتی باید در این توهمات و تخیلات باشیم؟! اینها همحساب‌وکتاباب دارد، نتیجه دارد. مراقبه همین است! سی سال، چهل سال پدر ما در صحبت‌هایش می‌گفت: مراقبه! مراقبه! مراقبه! مراقبه! ما هم فقط گوش می‌دهیم. بله! علامه

---

[1] . لغت‌نامه دهخدا: «انامل: جمع اَنْمُله؛ سرانگشتان.»

[2] . سوره إسراء (۱۷) آیه ۳۶. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۵۵: «و پیروی مکن از آنچه برای تو نسبت بدان، علم نیست.»

طهرانی از اولیاء الله بوده است! به تو چه مربوط است که از اولیاء الله بوده است؟! چقدر به درد تو خورد؟! ایشان از اولیاء بوده‌اند که بوده‌اند! خیلی خوب ایشان بوده‌اند! چقدر به حرف‌هایش عمل کردی؟! چقدر این حرف‌ها را به‌کار بستی؟! چقدر به همان مراقبه‌ای که گفت گوش دادی؟! چقدر به این آیهٔ ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌ﴾ عمل کردی؟! هیچ! فقط مبلّغ پیغمبریم و تکلیف شرعی داریم! همین! تکلیف شرعی، تکلیف شرعی! اینها همه گول زدن خود انسان است.

یک [آیهٔ] قرآن برای سلوک ما کافی است و حتی احتیاج به روایات ائمه علیهم‌السّلام هم نداریم ـ روایات ائمه روی سرمان جا دارد ـ یک [آیهٔ] قرآن کافی است و یک عمل به آیات قرآن کافی است، چقدر ما عمل کردیم؟! مدام می‌گویند: خواندن این فلسفه اشکال دارد! تو نمی‌خواهد فلسفه بخوانی! تو برو به همان قرآن عمل کن! تو به قرآن عمل کردی یااینکه فقط آن را برای مجالس فاتحه گذاشته‌ای؟! همین افراد همین‌هایی که فقط [اشکال‌تراشی] می‌کنند، فقط توان دارند حرف بزنند! آن‌ها کجا و

این مطالب کجا؟! معمم و غیر معمم همه یکی هستند؛ همه دنبال تخیلات هستیم، همه دنبال توهمات و ... هستیم. باید عمل کرد آقا! وقتی که بزرگان می‌گویند: تا علم نداری [حرف نزن]، بعضی‌ها می‌آیند و می‌گویند که فلانی در فلان جا راجع به شما این مطلب را گفت، من می‌گویم: شاید شما اشتباه فهمیده‌اید، بعد معلوم می‌شود، نه! آن شخص اصلاً یک هم‌چنین قصدی نداشته است و در یک فاز دیگر و در یک عالم دیگر بوده است.

اختصاص و انحصار عدم اشتباه به معصوم علیه‌السّلام

این مسئلهٔ مهمی است یعنی انسان باید نسبت به این قضیه توجه داشته باشد، یعنی برای خودش و راه خودش این مسئله خیلی مهم است که بتواند مسیر خودش را پیدا کند. توجه به این قضیه باعث می‌شود که انسان در مسائل اجتماعی و در آن مسائل بسیار مهم‌تر، کم‌تر دچار خطا و اشتباه بشود! کمتر گرفتار شود! نمی‌گویم که دچار اشتباه نمی‌شود، آن مربوط به معصوم است؛ عدم اشتباه، کار معصوم است! اما می‌گویم که اشتباه کمتر بشود تا بتواند نتیجهٔ بهتری بگیرد.

مرحوم سید در مسئلهٔ قضاء کلی در همین زمینه یک مطلبی را بیان می‌کنند؛ ایشان می‌فرمایند که قضاء کلی عبارت از یک حقیقت کلیه‌ای است که قابل تشکّل به اَشکال مختلفی است ولی هنوز آن صورت خارجیه و تشخصش و جزئیتش ابرام نشده است و هنوز معیّن نشده است و در این تعیینی که می‌خواهد پیدا کند، علل مختلفه‌ای دخالت دارند تا بخواهد آن مسئلهٔ کلی به یک صورت خاص دربیاید و صورت پیدا بکند. درست مثل یک جنینی که این جنین در رحم زن قرار می‌گیرد و آمادگی برای تشکّل به‌صورت یک انسان را دارد. در اینکه این جنین یک انسان می‌شود، حرفی نیست. بالأخره مآل این جنین یک انسان دو پاست. هیچ‌وقت شما دیده‌اید که یک جنینی در رحم مادر قرار بگیرد و از آن‌طرف یک گوسفند بیرون بیاید؟! ما که ندیده‌ایم! این جنینی که در رحم مادر قرار می‌گیرد و به‌سمت یک انسان می‌رود که مصداق آیهٔ ﴿ثُمَّ أَنشَأۡنَٰهُ

خَلۡقًا ءَاخَرَ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾[1] می‌باشد. این جنین می‌تواند در این سیر به اصناف مختلف در کیفیت تعیّن و تشخّص ظاهر بشود و تمام اینها به عللی بستگی دارد که در این مدت برایش قرار دارد. آن جنین و عاقبتش قضاء کلی می‌شود اما آن تشخّص و تصورش ـ ﴿هُوَ ٱلَّذِي يُصَوِّرُكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ كَيۡفَ يَشَآءُ﴾[2] چگونه است؟ مصوّر چه کسی بود؟ هو المصوّر ـ به‌واسطهٔ علل خارجی، قضاء مقدّر می‌شود! یعنی غذایی که مادر در طول این مدت می‌خورد، در

---

[1] . سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۴:
﴿ثُمَّ خَلَقۡنَا ٱلنُّطۡفَةَ عَلَقَةٗ فَخَلَقۡنَا ٱلۡعَلَقَةَ مُضۡغَةٗ فَخَلَقۡنَا ٱلۡمُضۡغَةَ عِظَٰمٗا فَكَسَوۡنَا ٱلۡعِظَٰمَ لَحۡمٗا ثُمَّ أَنشَأۡنَٰهُ خَلۡقًا ءَاخَرَ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۳۴: «و سوگند به خداوند که: ما تحقیقاً انسان را از چکیده و عصاره‌ای از گل آفریدیم. و سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه استوار و پابرجا قرار دادیم. و پس از آن، این نطفه را خون بسته شده نمودیم. و به‌دنبال آن، این خون بسته شده را قدر لقمه‌ای از گوشت جویده شده کردیم. و به‌دنبال آن، این مقدار از گوشت جویده شکل را استخوان‌ها نمودیم. و به‌دنبال آن، بر روی این استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم. سپس او را به آفرینشی دیگر، انشاء و ایجاد کردیم. و بنابراین، مقدّس و منزّه است خداوند که او بهترین آفرینندگان است.»

[2] . سوره عمران (۳) آیه ٦.
ترجمه: «اوست که شما را در رحم‌ها[ی مادران] به هرگونه که می‌خواهد تصویر می‌کند. جز او هیچ معبودی نیست.» (محقق)

کیفیت این جنین و در تشخصش تأثیر دارد. چه نوع غذایی می‌خورد، چه نوع میوه‌ای می‌خورد، از چه مواد غذایی استفاده می‌کند، در چه فضایی قرار می‌گیرد و آیا در حالت حزن است یا در حالت‌های عصبی و در استرس و اینها به‌سر می‌برد یااینکه نه وضعیتش خوب است و...؟ با چه افرادی صحبت می‌کند [چون اثر دارد] لذا می‌گویند که در دوران حاملگی نباید با هرکسی صحبت کنید، هر تلفنی را نباید جواب بدهید، با هرکسی نباید سلام‌وعلیک بکنید، تمام اینها همه تأثیر می‌گذارد. شرکت در مجالس ذکر، شرکت در مجالس اهل‌بیت، شرکت در مجالسی که در آن روحانیت هست، ارتباط با افرادی که مصداق «**یذکرکم الجنّة**»[1] هست و امثال‌ذلک، همهٔ اینها در شکل‌گیری این بچه دخالت می‌کنند. تمام اینها دخالت دارند[2] وقتی که این جریانات همه انجام شد، آن‌وقت بچه که به دنیا آمد و ما او را نگاه کردیم،

---

[1] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به الکافی، ج ۱، باب مجالسة العلماء، ص ۳۹ .

[2] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرد، ص ۹۵ و ۵۰۰؛ امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۱۸.

این قضاء مقدّر می‌شود!

یعنی آن قضاء کلی که باید یک انسان از این زن متولد بشود ـ یک پسر یا یک دختر ـ به اَشکال مختلفه درمی‌آید و بالا و پایین می‌رود، علل و عوامل مختلف می‌آیند در این جنین تأثیر خودشان را می‌گذارند، در نتیجه به آن حدّ نهایی که حدّ کمال وجودی در رحم است می‌رسد، آن‌وقت تشخّص پیدا می‌کند و حالا موقع ورودش در این دنیا و حرکت در این دنیاست.

توجیه کلام مرحوم سید نسبت به قضاء کلی

اگر بخواهیم کلام مرحوم سید را توجیه کنیم به این کیفیت می‌توانیم توجیه کنیم که مسئلهٔ قضاء عبارت از یک حقیقت کلیه است که واقعیتش برای ما ناشناخته است ولی وقتی که با علل و عوامل مختلف دست‌به‌دست هم می‌دهند، به آن صورت خارجی که قضاء مقدّر است متصور می‌شوند و به آن کیفیت که شد دیگر حتمی است یعنی دیگر در آن هیچ شک و شبهه‌ای نیست.

مسئلهٔ مُثل افلاطونی هم مثل همین است؛ یعنی مُثل افلاطونی یک حقیقت کلیه است که آن حقیقت

کلیه، قابل انطباق بر همهٔ افراد و اشخاص است ولی در تعیّن خارجی، هر تعیّنی به ملاحظهٔ سلسلهٔ علل که در این سلسلهٔ طولیه قرار دارد آن تشخّص خارجی را به یک کیفیت خاصی ظاهر می‌کند و آن جزئیت خارجی را به یک کیفیت خاصی نشان می‌دهد درحالی‌که رشتهٔ همهٔ اینها به همان حقیقت کلیهٔ قابل انطباق بر همه است. این ماحصل کلام مرحوم سید بود که در اینجا به یک نحوی توجیه به مثل افلاطونی شد و مرحوم آخوند هم تا حدودی این مطلب را می‌پذیرد.

مقام قضاء کلی همان مقام اجمال و تفصیل

اگر رفقا در یادشان باشد عرض ما در مسئلهٔ قضاء کلی و قضاء مقدّر، فقط مقامِ جزئیت و کلیت نیست بلکه مقام اجمال و تفصیل است؛ مقام اجمال و تفصیل، مقام علم عنائی و تصور صورت خارجی است. در مسئلهٔ علم عنائی ـ اگر درنظرتان باشد ـ ما چه عرض کردیم؟ گفتیم که علم عنائی عبارت از حضورِ حقیقت اشیاء به عینه در علم باری است ازلاً.

در حقیقت علمیه ممکن است شما صورت یک شیء را درنظر بگیرید اما خود آن شیء از نظر شما

غائب باشد. یک فردی را می‌بینید و بعد از او جدا می‌شوید و در منزل می‌روید، شب صورتش در منزل با شماست ولی او در منزل خودش هست. یک صورتی فقط هست و آن صورت اتحاد نفسانی با ذهن و با نفس دارد. حقیقت و تعیّنش با خود اوست، ماهیتش با خود اوست. فقط یک صورت علمیه که یک حقیقت علمیه است با شماست! در اینجا یک حقیقت علمیه همراه شما هست. حقیقت است یعنی اعتبار نیست. علمی است یعنی عینی نیست. این الآن با شما هست و با شما اتحاد دارد ولی آن شخص با شما کاری ندارد و شما هم با او کاری ندارید، از همدیگر هم خبری ندارید. او در منزل خودش و شما هم در منزل خودتان هستید.

وجود علمی ما ازلاً مساوی با وجود حقیقی ذات پروردگار

حالا صحبت در این است که حقیقت علمیهٔ ما ـ کاری به حقیقت عینی نداریم که حقیقت عینی در چه زمانی بوده و چه بوده است ـ در علم باری آیا مسبوق به عدم است یا مسبوق به عدم نیست؟ این چطوری است؟ شما چطور می‌شود تصور کنید؟ اینکه وجود حضرت حق یک وجود ازلی است و

مسبوق به عدم نیست [جای شک ندارد] وجود باری و وجود بالصرافهٔ حق، ازلاً و ابداً هست یعنی مسبوق به عدم نیست. آیا این اسماء و صفات او که لازمهٔ ذات وجود باری است مثل اسم علیم و قدیر، وجودشان ازلی است یا مسبوق به عدم است؟! این‌هم دیگر ازلی می‌شود! چون تا جایی که ذات هست علم ملاصق و ملازم با ذات است. شما نمی‌توانید در جایی ذات را بدون علم تصویر کنید، این تصور، تصور محال است! پس اگر وجود حق وجود ازلی است، اسم و صفت او هم ازلی خواهد بود. اسم او که ازلی خواهد بود، معلوم این اسم هم ازلی خواهد بود، معلوم این اسم چیست؟! «ما» جزئیات؛ پس ما هم ازلی هستیم. تا اینجا که شک نداریم؟!

تلمیذ: تا اینجا که علم به ذات بود، علم فعلی دردی را دوا نمی‌کند ...

استاد: چرا نسبت به ذات؟!

تلمیذ: الآن ما داریم راجع به علم باری نسبت به خودش صحبت می‌کنیم چون ملاصق [و ملازم با ذات است].

استاد: مگر آثار ذات غیر از خود ذات است؟! نیست. وقتی نبود پس علم به ذات [علم به آثار ذات است] زیرا همان‌طوری‌که نفس وجودِ بالصرافه

مساوقٌ لِلعلمِ بِالوجود بِالعلمِ الذّاتی است، نفس علم ذاتی به ذات، مساوقٌ لِآثار الذات و لِملزوماتِ الذات بِهذِه التساوی. پس علم ذات به ذات، مساوقٌ لِعلمِ الذات بِلوازمِ الذات و بِآثارِ الذات.

همان‌طوری‌که علم ذات به ذات ازلاً هست، علم ذات به آثارش هم ازلاً هست. آیا شما می‌توانید که لحظه‌ای تصور کنید ـ البته لحظه غلط است، لحظه زمان است، لحظه یعنی برهه‌ای، برهۀ دهری ـ برهه و مرتبه‌ای تصور کنید که ذات پروردگار از علم به ما یعنی مای جزئی نه کلی، خالی باشد؟! محال است! پس وجود علمی ما ازلاً مساوی با وجود حقیقی ذات پروردگار است. حالا قضاء کلی در اینجا چه شکلی پیدا است؟ مقدرّش چه می‌شود؟ إن‌شاءالله برای جلسه دیگر باشد.

أللهم صل علی محمد و آل محمد